

دروود

با آرزوي بهي و فرهي

براي مردم سرزمينهاي آريايي

و اهورايي

شاپور احمدي

com.blogfa.shapurahmadi.www

چقدر خوب به خود روشنايي داده ام .

همه چيز راست شد .

چشمهاي افغاني كه سالها

شاخه هاي كاج را در غبار پاره پوره مي نگرستند اكنون بي پرو برگرد عقيق و ارغوان شده اند .

ما بچه هاي

ايران زمينيم .

كو كو تارت

در گوشه ي حوض

كو

كو كو گو؟

اكنون كه بختم برگشته است

چرم بر پوست خود مي درم .

(اسبهاي تيرانداز

اسبهاي ديوانه سر و

سياه گيس.)

ضرباهنگ يال زرد را

چنگ مي اندازم .

(رمه اي پوچ

در بياباني هيچ.)

پاها را بر هم دراز کردم در حاشیه‌ی نهر
و چندان نشستم تا ابر بر سرم
صخره‌ای با بوته‌های نمکین شد.

نیم‌تنه‌ی پایینم با دندان‌های بنفش و سرد در سایه خزید و نیمه‌ی بالایم با
برگهای نارنجی و آفتابی بر خاک ایستاد.

گیسوان بافته‌ام کو؟
اگر ذهنم پاره شود
چه کار کنم، خدایا؟
پاره‌ای که با سینه‌ای گچین
ناگهان جیغ کشید در گیسوانم
نیمکت پوسیده را شامگاه دید.
باران نقره‌ای کثیفم کرد.
خود را تاریک کردم.

صبح تکانی نخوردم.
درفش سیاهم لرزید.
خدایا اگر خود را پاره کنم
ذهنم چه می‌شود؟

بی‌چند و چون

به نثر جلال آل‌احمد خواهم برید.

به نظم احمد شاملو

سوزن و سورمه‌ی ستاره‌ها

اشتباهی

خواهند بارید.

حالا می‌خواهم موهایم را ببافم.

و پس از خندیدنهای بسیار در زرده‌ی صبح

کی باشد که پیکی آید از هندوستان؟*

توی عمرم سر نیمکت نشستم چیزی بنویسم.

همیشه دمر و سوتی از فرق سر به بالا می‌کشیدم .

بیشتر وقتها هر نیمه ام چیزی می‌گفت

و پشت سر هم آنها را می‌گزاردم .

خدا، خدا، راحت هر کدام را می‌نوشتم

و با دهانی چاک آهسته به پشت سر خود باز می‌گشتم .

دورانی نرم بود که به جن کشیده می‌شدم .

امروز صبح پس از خواب دیدنهای ژرف و

پشتکوارو زدن در برکه‌ی باغچه

نیم‌تنه‌ی بالایم به پایین اندیشید

با نقره‌های گیسوان و چشمان نمکین .

آن گاه مرده‌ها در لباس زرد جاروکارها

با گونه‌های صورتی به پیاده‌رو خواهند ریخت و سکه‌های باران را خواهند شست .

همان طور که سالهای سال نیمکت بیکار نشسته است چیزی زیرکانه نخواهم گزارد .

بر نیمکت کین سیاوش را خوانده بودم .

آن وقتها که کوتوله بودم

هر شب با نیم‌تنه‌ای سوزان

از آب تلخ بیرون می‌زدم

تا جایی را بسوزانند .

اکنون با ته‌ریش و پشم‌سینه‌ای سفید

چربی و عرقم سر صبح روشن می‌شوند .

چه کنم؟

مرده‌ها در روپوشهای صورتی

بر پشت‌بامهای زرد غرق شدند .

همین که بتوانم چشمی کج کنم

و دم بگیرم

و به گلخانه گوشی جنبانم

خدایا، به چرم خود

سر بر می‌گردانم .

* برگرفته از: متون پهلوي، جاماسب-آسانا، برآمدن شاه بهرام ورجاوند.

خرداد 1381